

مصلحت مبتنی بر حقیقت و نه منفعت

نقل به مضمون روایتی تاریخی که در بحارالانوار نیز ضبط شده، چنین است که در هنگامه بیعت مردم با حضرت علی(ع)، به ایشان خبر داده شد که معاویه از بیعت با ایشان خودداری کرده و برای حضرت پیغام فرستاده که اگر علی بن ابیطالب همانند عثمان مرا به حکومت شام منصوب کند، من با او بیعت خواهم کرد.

تأملی در مفهوم‌شناسی مصلحت‌اندیشی در سیره سیاسی حضرت امیرع مصلحت مبتنی بر حقیقت و نه منفعت

نقل به مضمون روایتی تاریخی که در بحارالانوار نیز ضبط شده، چنین است که در هنگامه بیعت مردم با حضرت علی(ع)، به ایشان خبر داده شد که معاویه از بیعت با ایشان خودداری کرده و برای حضرت پیغام فرستاده که اگر علی بن ابیطالب همانند عثمان مرا به حکومت شام منصوب کند، من با او بیعت خواهم کرد.

گفته شده که در این وقت مغیره نزد حضرت آمده و به ایشان پیشنهاد می‌دهد که «#مصلحت این است؛ تو نیز تا وقتی کارها روبه‌راه و امر خلافت مستقر شود، او را به حکومت آنجا منصوب بداری و بعد از آن اگر خواستی او را برکنار کن». حضرت در جواب اما فرمودند: آیا تو عمر مرا تا آن روز ضمانت می‌کنی که من تا آن وقت زنده باشم؟ مغیره پاسخ داد: نه.

امام(ع) فرمودند: «#من هرگز پاسخ خدای را در حکومت وی بر 2 نفر مسلمان در شب تار نمی‌توانم بدهم» و به آیه 51 سوره کهف استشهاد کردند که «#وَمَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصَدًا؛ من گمراهان را بازوی خود نخواهم گرفت».

مصلحت‌اندیشی در عرف سیاست‌ورزی امروز به معنای ترجیح‌دادن منفعت‌ها بر حقیقت‌ها تلقی می‌شود؛ ترجیحی که البته از پس صلاحی است؛ صلاحی که هدف و منفعتی را در اکنون یا آینده مورد توجه قرار داده است. این تعریف بسیط از مفهوم مصلحت‌اندیشی در عرف امروز سیاستمداران البته ریشه‌ای عمیق نیز در بن‌مایه‌های فکری و علمی فرهنگ جوامع دارد. در فرهنگ شیعی رویکرد به مصلحت از منظرهای گوناگون مورد توجه واقع شده است چراکه نخستین تقابل‌های مفهوم مصلحت با حقیقت به دستیاری خلافت غصبی از همان طلیعه تاریخ تشیع باعث افتراقی جدی میان مسلمانان شد. منظرهای دیگر اینکه وقتی مفهوم مصلحت در صورت‌های گوناگون در مقابل حقیقت و شریعت قرار گرفت و با تمسک به آن به اجتهاد در مقابل نص انجامید، نظام سیاسی شیعه در توجه به مفهوم مصلحت به مثابه اصطلاحی سیاسی واکنش نشان داده است. در مقابل اما در متن گفتمانی اندیشه سیاسی اهل سنت مفهوم مصلحت مورد توجه جدی قرار گرفته است.

بر این اساس باید گفت که مفهوم‌شناسی «#مصلحت» در معنا و رویکرد کلامی، فقهی و فلسفی آن در جهان اندیشه اهل تسنن، ادبیات باسابقه‌تری از منظر تاریخی نسبت به تشیع دارد. در این میان اما این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که با پیروزی انقلاب اسلامی و توجه جدی امام(ره) به مفهوم مصلحت و طرح بحث احکام حکومتی و مقدم بودن مصلحت‌های نظام اسلامی بر تمامی مصلحت‌های فرعی و حتی احکام اولیه و همین‌طور طرح مبانی نظری ولایت مطلقه فقیه، مفهوم‌شناسی «#مصلحت» در زمینه فقهی آن در ادبیات شیعه یکباره وارد مرحله‌ای ویژه با ادبیاتی دیگرگون شده است و به تبع همین اندیشه در سال‌های اخیر می‌توان تحركات بسیاری را در بازاندیشی پیرامون مفهوم «#مصلحت» در اندیشه سیاسی و نظام فقهی شیعی به تماشا نشست.

کندوکاو در سیره عملی حضرت امیر(ع) به‌عنوان یگانه الگوی عینی زعامت و رهبری جامعه در دوران بعد از پیامبر مهربانی(ص) در نظام سیاسی شیعه همواره مخاطبان را با نکات قابل تأمل بسیاری روبه‌رو می‌سازد؛ مفاهیمی که در بازتعریف سیاست علوی، نیاز به فهم آنها چه به صورت زمینه‌محور و چه به صورت پدیدارشناسانه می‌تواند برای پژوهشگران افق‌گشا باشد.

یکی از این دست مفاهیم، جایگاه مفهوم «#مصلحت» و «#مصلحت‌اندیشی» در سیره سیاسی و اجتماعی حضرت در طول حیات مبارکشان است. اگر سیر زندگی حضرت‌امیر(ع) را از نخستین حضور اجتماعی حضرت در بیعت انذار عشریه تا لحظه شهادت ایشان در نظر بگیریم می‌توانیم موقف‌های گوناگونی را بیابیم که ایشان توجه به مصلحت‌هایی را روا یا ناروا می‌دانستند. با این توضیحات و تدقیق در سیره عملی حضرت است که باید گفت اصولاً مصلحت بودن یا نبودن با توجه به ادبیاتی غیردینی مفهوم مصلحت توجیه پیدا می‌کند، چرا که در فرهنگ دینی و به‌ویژه فرهنگ تشیع اصولاً مصلحت امری رواست، چرا که مصلحت نمی‌تواند چیزی غیر از درنظرگرفتن حقیقت باشد و آنچه صلاح است همان حقیقت پنهان‌شده در حجاب زمان و مکان است و نه چیزی دیگر. توضیح اینکه بر خلاف نگاهی که فیلسوفان اخلاق معاصر یا اندیشه‌ورزان سکولار به مفهوم مصلحت دارند، مصلحت در اندیشه علوی صلاح و منفعت فردی یا حتی جمعی تلقی نمی‌شود و اصولاً تفکیک واقعیت از حقیقت و ربط مصلحت و صلاح به حوزه

واقعیت‌ها موید و مجوز ترجیح مصلحت بر حقیقت نمی‌تواند باشد.

در اندیشه علوی آنچه مصلحت‌اندیشی می‌تواند تضامن کند، تنها صلاحی ناظر بر حقیقتی پنهان‌شده در حجاب‌های زمان و مکان است. بر این اساس هیچ‌گاه در سیره سیاسی حضرت امیر(ع) مصلحت‌اندیشی‌هایی را که در آن حقیقت به قربانگاه واقعیت رفته باشد، نمی‌توان یافت. موقف‌های متعددی که حتی امام(ع) در آن به بی‌تدبیری و بی‌سیاستی نیز متهم شده‌اند در تاریخ صدر اسلام گواه روشنی بر همین ادعاست؛ ادعای اینکه بر خلاف همه مصلحت‌اندیشی‌هایی که حتی بعدتر بسیاری از حاکمان شیعی نیز به آن تن داده‌اند، امام(ع) هیچ‌گاه حقیقت را با چاقوی مصلحت‌اندیشی در قربانگاه واقعیت ذبح نکرده‌اند. عدم هرگونه مماشات با معاویه در ابتدای خلافت رسمی‌شان و صراحت برخوردهای تند با حتی نزدیک‌ترین یاران و چه‌بسا خانواده‌شان از معروف‌ترین فرازهای تاریخی مؤید این موضوع است؛ تا جایی که ایشان در افواه مردمان شهید شدت عدالت‌شان شناخته می‌شدند.

از سوی دیگر مصلحت‌اندیشی‌های امام(ع) از باب #171؛ تُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَسْوَاقِهَا در زمانه‌ای که از حق شرعی حکومتشان بنا بر عدم بلوغ مردمان می‌گذرند و از باب مصلحت‌اندیشی حقیقت انگار، دست یاری کسانی چون ابوسفیان را برای یاری خویش در سقیفه پس می‌زنند نمونه‌هایی روشن از ادعای یادشده است. در این میان البته ذکر این نکته نیز ضروری است که این بحث از مفهوم‌شناسی #171؛ مصلحت» علوی صرفاً در زمینه سیاسی قابل طرح است و در زمینه فقهی، به‌ویژه در فقه تشیع این بحث صورت دیگر می‌یابد؛ کما اینکه مفهوم تقیه نیز در کلام تشیع نزد برخی به معنای رازداری و خودداری از افشای سر ربوبی تاویل شده است. به هر حال باید گفت که آنچه می‌توان از بازشناسی سیره علوی در مفهوم‌شناسی مصلحت سیاسی در اندیشه حضرت متوجه شد، همچنان ریشه در بنیادی‌ترین مبانی حضرت امیر(ع) یعنی عدالت‌جویی ایشان دارد؛ عدالتی که در اندیشه حضرت، والاترین مفهوم انسانی است و اصلاً انبیاء مسلمان به نص قرآن وظیفه‌ای جز برقراری آن ندارند؛ عدالتی که هیچ مصلحتی فراتر از آن نیست و این یعنی سیاست علوی.

وَاللَّهُ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذَى مِثِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَقْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذَى النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ عَذْرَةٍ فُجْرَةٌ وَ كُلُّ فُجْرَةٍ كَفْرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرِفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ مَا أَسْتَعْقَلَ بِالْمَكِيدَةِ وَ لَا أَسْتَعْمَرُ بِالشَّدِيدَةِ؛ به خدا سوگند، معاویه سیاستمدارتر و زیرک‌تر از من نیست اما روش او پیمان‌شکنی و گناهکاری است. اگر پیمان‌شکنی ناخوشایند نبود، زیرک‌تر از من کسی نبود اما هر پیمان‌شکنی به گناه برانگیزاند و هرچه به گناه برانگیزاند دل را تاریک می‌کند. و در روز رستاخیز هر پیمان‌شکنی به پرچمی خاص شناخته می‌شود. به خدا سوگند، من را نمی‌توان با فریب غافلگیر کرد و با سختگیری نمی‌تواند ناتوانم کنند.